ادبیات پارسی معاصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دوفصل‌نامهٔ علمی ـ پژوهشی، سال هشتم، شمارهٔ دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، ۱۹۳-۲۱۶

سلطه و عصیان در زبان فروغ فرخزاد

(خوانش شعر فروغ بر اساس رویکردهای سه‌گانه زبان و جنسیت)

گلاله هنری*

عصمت اسماعیلی**

چکیده

آنچه به عنوان تفاوت در زبان میان دو جنس شناخته شده در سه رویکرد کمبود، تسلّط و تفاوت طبقه‌بندی می‌شود. امروزه رویکرد چهارمی در حال شکل‌گیری است که جنسیت در زبان را پدیده‌ای سیّال می‌داند و با به‌کارگیری آن می‌توان فرضیه‌های متفاوت تفکیک زبانی را در یک اثر هم‌زمان بررسید. در این مقاله سعی بر آن بوده با در نظر گرفتن دسته‌ای از نشانه‌های کمبود و تسلّط در زبان که از خلال آرای اندیشمندان این حوزه استخراج شده است، زبان شعری فروغ فرخزاد در پنج مجموعه شعرش بررسی و بر اساس بسامد استفاده از ویژگی‌های هر کدام از این رویکردها، فضای غالب شعر او مشخّص شود. زبان فروغ فرخزاد در چهار اثر او پیوسته در حال تغییر است. شعر او را نمی‌توان کاملاً منفعل و تحت نفوذ جهان مردانه دانست. از طرفی آثار سیطرهٔ تاریخی قدرت مردانه بر ذهن و زبان او و درنتیجه بر چهرهٔ شعرش نیز انکارناپذیر می‌نماید. از این رو، با توسّل به رویکرد پویا می‌توان تغییرات زبان او را مورد مداقه قرار داد. بررسی‌های صورت گرفته نشان داد دو دفتر آغازین او درصد قابل ملاحظه‌ای از نشانه‌های کمبود زبانی را بازتاب می‌دهد و مجموعهٔ *عصیان* نقطه عطف چرخش شاعر به سمت زبانی متفاوت و غنی‌تر است. *تولّدی دیگر* نشانه‌هایی از تأثیر شاعر از تسلّط زبان مردانه را بروز می‌دهد و مجموعهٔ آخر او به سمت نمایش کمتر جنسیت شاعر پیش رفته است.

کلیدواژه‌ها: فروغ فرخزاد، زبان زنان، تسلّط، کمبود، تفاوت.

---

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان (نویسندهٔ مسئول)، golaleh.honari@semnan.ac.ir
** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سمنان، esmat.esmaeili@semnan.ac.ir
تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۹/۱۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۱۱/۱۶

۱. مقدمه

وجود ضرب‌المثل‌های بی‌شمار دربارهٔ رفتارهای متناقض زبانی دو جنس، نشان می‌دهد فهم عمومی دربارهٔ زبان و جنسیت، قرن‌ها پیش از آنکه دانشمندان و علمای زبان به آن بپردازند، نزد تودهٔ مردم آغاز شده است. غیر از ضرب‌المثل‌ها، دیگر محصولات فولکلور یک جامعه از متل و قصه تا ترانه و لالایی نیز می‌تواند آینه‌ای قابل استناد برای نگریستن به وضعیت تنوّع زبانی آن باشد. در مراجعه به بسیاری از زبانزدها درمی‌یابیم شرایط اجتماعی که در خلق آنها دخیل بوده‌اند به نوعی درگیر تفاوت‌های جنسی هستند و کفهٔ این تفاوت نیز به نفع جامعهٔ مردسالار سنگینی می‌کند. اغلب ضرب‌المثل‌های به جای مانده با محوریت مسئلهٔ زبان، به ویژگی‌های منفی زبان زنانه اشاره می‌کنند؛ ویژگی‌هایی چون پر حرفی، بدون برنامه و هدف و نادرست صحبت کردن (Coates , 2013:9).

در دوران معاصر پیش از آغاز موج نخست فمینیسم، توجّه به تفاوت‌های زنان و مردان فزونی یافت. در نیمهٔ دوم قرن ۱۸ کتاب‌های بسیاری دربارهٔ تفاوت‌های زن و مرد تألیف شده بود. برخی از این کتب، بخشی را به تفاوت‌های زبانی اختصاص دادند که اغلب محدود به انتخاب واژگان می‌شد. در انگلستان کتب دستور و بلاغت تدوین می‌شد و از آنجایی که مؤلفان آنها به مکتوبات نظر داشتند و رویکردشان تجویزی بود نه توصیفی، آنچه حاصل کار از آب درآمد و تا مدّت‌ها بر ذهن و زبان زنان نویسنده تحمیل شد، قواعدی جنسیت زده بود (ibid: 16). در واقع در این دوره زبانِ مردانه، به عنوان معیار پذیرفته شد و پس از آن شکل‌هایی که با این معیار زاویه داشتند، نادرست خوانده شدند (ibid: 12, 16). زنان معدودی که در آن روزگار قلم به دست می‌گرفتند، به سبب بی‌مایگی نوشته‌هایشان مورد تمسخر واقع می‌شدند. دلایل غیر شخصی زیادی برای سطح نازل نوشته‌های ادبی زنان وجود داشت؛ محدودیت‌های اجتماعی فرصت برخورد زنان با دنیاهای جدید را از آنها می‌گرفت (فقر واژگانی)؛ آموزش محدود، امکان بهره‌مندی آنها از دانش پیشینیان را از میان می‌برد (استفادهٔ نادرست از دستور زبان) و برخورد زنندهٔ مردان ادیب، آنها را هرچه بیشتر به آفرینش‌های شفاهی عقب می‌راند. با وجود این در سال‌های پایانی قرن ۲۰م مطالعه روی زبان و جنسیت و توجّه به زبان زنان به صورت انفجاری آغاز شد (همان: ۳). گروه‌های مختلف با انگیزه‌های متفاوت به این حوزه نزدیک شده‌اند، از آن میان می‌توان به فمنیست‌ها، زبان‌شناسان، قوم‌شناسان و مردم‌شناسان و نویسندگان اشاره کرد.

۲. پیشینه

در ایران زبان‌شناسان از نخستین افرادی بودند که به این مسئله پرداخته‌اند؛ البته از آن میان زبان‌شناسان اجتماعی دست بالا را دارند. تحقیقات زبان‌شناسان در این زمینه زیر شاخه‌ای به نام زبان‌شناسی جنسیت جای می‌گیرد. نگار داوری اردکانی و عطیه عیار (۱۳۸۷) در مقاله‌ای با عنوان «کنکاشی در پژوهش‌های زبان‌شناسی جنسیت» به معرّفی برخی از این تحقیق‌ها پرداخته‌اند. در سال‌های اخیر، اهل ادبیات نیز گرایش بسیاری به جنسیت و زبان در بررسی اغلب رمان زنان و گاه شعر نشان داده‌اند، از آن جمله‌اند ***تاریخ شعر زنان از آغاز تا سده هشتم هجری قمری*** نوشته روح انگیز کراچی (۱۳۹٤) و «بررسی تأثیر جنسیت بر زبان زنان شاعر معاصر» نوشته قدسیه رضوانیان و سروناز ملک (۱۳۹۲). گروه سومی که هدفمندتر به این مقوله پرداختند فمینیست‌ها و جامعه‌شناسان هستند. انبوه مقالاتی که با این موضوع نوشته شده، شامل تاریخچهٔ مختصری در باب مطالعات زبان و جنسیت است و اغلب از سه یا چهار منبع دست اول در این زمینه بهره برده‌اند که عبارت‌اند از ***زن، مرد و زبان*** (*Women, Men and Language*) (۲۰۰٤) نوشتهٔ جنیفر کوتس (Coates Jennifer)؛ ***کتاب راهنمای زبان و جنسیت*** (*The Handbook of Language and Gender*) (۲۰۰۳)، مجموعه مقالات اندیشمندان بنام این حوزه به کوشش جنت هولمز و میریام میرهوف (Janet Holmes and Miriam Meyerhoff)؛ و ***زبان و جنسیت: کتاب منابع پیشرفته*** (*Language and Gender an Advanced Resource Book*) (۲۰۰٦) نوشتهٔ جان ساندرلند (Jane Sanderland) که کتابی است تماماً آموزشی و در سه سطح آسان، متوسط و دشوار نگاشته شده است. ارجاع به این کتاب، اغلب در سطح سادهٔ آن به سبب تاریخچهٔ کاملی که از جنسیت در زبان ارائه داده، صورت گرفته است. برای نمونه بهزاد برکت بخش قابل توجّهی از مقالهٔ خود با عنوان «زنانگی نوشتار: دیباچه‌ای بر روش‌شناسی نسبت زبان و جنسیت» چاپ شده در مجلهٔ ***زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*** (۱۳۹٦، ش ۲) را از قسمت نخست این کتاب اخذ کرده است.

۳. مروری بر رویکردهای زبان و جنسیت: کمبود، تسلّط و تفاوت

تاریخ مطالعات زبان و جنسیت به صورت رسمی با اثر اتو یسپرسون (Otto Jespersen 1860-1943)، زبان‌شناس دانمارکی، آغاز می‌شود. او در کتابی با عنوان ***زبان: طبیعت، گسترش و اصلش*** (*Language: its nature, development and origin.*) که در ۱۹۲۲ به

چاپ رساند، بخشی را به صورت مجزّا به زبان زنان اختصاص داده است. در این بخش او پس از ذکر نمونه‌هایی از تفاوت گفتار زنان و مردان در جوامع دیگر، به تابوهای زبانی پرداخته است و به این نتیجه می‌رسد که «زبان زنان و تابو بدون تردید به هم مرتبط هستند» (Jespersen, 1922: 239). یسپرسون محافظه‌کاری زنان را دلیلی بر تمایل آنها به استفاده از شکل‌های کهن‌تر زبان می‌داند و بر اساس آن نتیجه می‌گیرد مردان در تحوّل زبان و ابداعات در آن دست بالا را دارند (ibid: 242). او همچنین شرم ذاتی زنان را در اشاره به نقاطی از بدن یا بیان افعالی خاص، عامل استفادهٔ آنها از گروهی از لغات به اصطلاح معصوم می‌داند (ibid: 245). در ادامه همین شرم ذاتی او زبان زنانه را پالوده از دشنام‌های رکیک معرّفی می‌کند (ibid: 246). یسپرسون به استفادهٔ بیشتر زنان از پرسش‌های تأکیدی نیز اشاره کرده است (ibid: 247). در مورد دایرهٔ واژگان مورد استفادهٔ زنان، او به عدم توانایی زنان در انتخاب واژگان متنوّع اشاره کرده و آنها را گروهی با فقر واژگانی شدید توصیف می‌کند (ibid: 248). بر اساس اطلاعاتی که او از نتایج آزمایش‌های یوزف یاسترو (1863-1944 Joseph Jastrow) می‌دهد زنان در انتخاب واژگان به موارد در دسترس خود نگاه می‌کنند و کمتر پیش می‌آید که واژگانی دورتر از محیط زندگی‌شان برگزینند (ibid)[1]. یسپرسون معتقد است شیفتگی بسیار زنان به اغراق سبب استفادهٔ بیش از حد آنها از گروهی از قیدهای تشدیدکننده شده است[2]. آنها با این کار واژگان و جملات را از معانی معمولشان جدا و در واقع، نیّت خود را به آنها تحمیل می‌کنند (ibid: 249-250). همچنین از صفاتی استفاده می‌کنند که برای درک بهتر جمله باری را از دوش مخاطب بر نمی‌دارند. برای مثال استفاده از صفتی چون ملوس به جای زیبا (ibid: 249).

نقطه اشتراک آنچه از یسپرسون نقل شد، بیان کمبودهای زنان در به کارگیری زبان است. علمای مبحث مطالعات و جنسیت، آرای یسپرسون را به همین منظور در ذیل مدلی به نام کمبود (Deficit) قرار می‌دهند. مدل کمبود نخستین رویکرد جدّی به مسئلهٔ زبان و جنسیت به شمار می‌رود و اساس آن مبنا قرار دادن زبان مردان به عنوان زبان معیار است.

ظهور موج دوم فمینیسم از مهم‌ترین رویدادهای تأثیرگذار بر مطالعات زبان و جنسیت در اواخر ۱۹۶۰ بود که در ۱۹۷۰ در بسیاری از کشورهای اروپا حالتی اعتراضی به خود گرفت (Sunderland, 2006: 58). فمینیست‌های رادیکال در این زمان بسیار قدرت یافتند. یکی از مسائل مورد علاقهٔ آنها پرداختن به تبعیض‌های زبانی بود. آنها بر آن بودند با پررنگ کردن این تبعیض‌ها گوشه‌ای از ستمی را که در درازای تاریخ بر زنان رفته بود، نمایان

سازند. از این رو، یکی از عرصه‌های مهم مبارزه بـرای آنهـا زبـان بـود (مشـیرزاده، ۱۳۸۱: ۲۹۰).[۳] آنها معتقد بودند زبان در شکل دادن و بازتولیـد روابـط پدرسـالارانه دخیـل اسـت (همان: ۲۹۱). نگاه آنها به زبان که از حساسیتشان به حاکمیت پدرسالاری و سلطهٔ مردان در جامعه نشئت می‌گرفت، رویکرد دوم به زبان‌شناسی و جنسیت را شکل داد. این رویکرد که به مدل تسلّط (Dominance) موسوم است از سلطهٔ تاریخی مردان بر ذهن و زبان زنان پرده برداشت. از دههٔ هفتاد این رویکرد رویکرد غالب در پرداختن به زبان و جنسیت شد.

مهم‌ترین نظریه‌پرداز رویکرد تسلّط در زبان، رابـین تولمـاچ لیکـاف (Robin Tolmach Lakoff 1942-) است. اثر او ***زبان و جایگـاه زن*** (*Language and women's Place*) (۱۹۷۵) را نقطهٔ عطفی در مطالعات زبان و جنسیت می‌دانند. تا پیش از ***زبـان و جایگـاه زن*** آثـار منتشـر شده در حوزهٔ زبان‌شناسی، نشانه‌ای از زنانه یا مردانه بـودن در نـام خـود نداشـتند، چراکـه اساساً مردانه بودن بدیهی دانسته می‌شد. یعنی اگر عنوان کتابی "زبان" بود، اشاره بـه زبـان مردان عموماً شهری داشت (Coates, 2013: 5). پس از چاپ این اثر افـق مطالعـات زبـان و جنسیت گسترش یافت. نخستین بارقه‌های این اثر در ۱۹۷۳ به صـورت مقالـه‌ای در مجلـهٔ ***زبان در اجتماع*** (*Language in Society*) به چاپ رسید. این مقاله در ۱۹۷۵ به صورت کتابی کامل انتشار یافت و اقبال بسیار به آن سبب شد که در ۲۰۰٤ با ویراست جدید و تکملـه‌ای از جانب لیکاف به کوشش مری بوچلز (Mary Bucholtz) همراه مقـالاتی چنـد از محقّقـان بنام زبان و جنسیت توسط انتشارات راتلج تجدید چاپ شود.

محور اصلی اندیشهٔ لیکاف در این اثر را نگاه او به مسئلهٔ "قدرت" شکل مـی‌دهـد. بـه نظر می‌رسد او ناخواسته از جایگاه یک فمینیست نوشته است. درواقع، لیکـاف نمـی‌توانـد وقتی از جنسیت‌زدگی، تعصّب مردانه و تجربهٔ تبعیض در زبان سخن مـی‌گویـد، در عـین حال یک گزارشگر بی‌طرف نیز باشد. این امر زمانی اهمیت سمبولیک پیدا می‌کند که پـیش از شروع بحث می‌فهمیم شیوه‌ای که او برای جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها برگزیده، استفاده از داده‌های شخصی است. یعنی داده‌های او، آن چیزی اسـت کـه خـودش در طـول زنـدگی شنیده یا به کار برده و با بازاندیشی و غور در آن، به نتایجی دست یازیـده اسـت (Lakoff, 2004: 40). او می‌خواهد شواهد زبانی بی‌عدالتی جنسی موجـود در زبـان را آشـکار سـازد (ibid). لیکاف قدرت بیان را هم ارز با قدرت فرد در اجتمـاع مـی‌بینـد و ضـعف زنـان در صحبت کردن را ناشی از تسلّط مردان بر آنها می‌داند. او در صدد است ارتباط میان زبـان و تحت سلطهٔ سیستماتیک بودن زنان را در جامعهٔ مردسالار نشـان دهـد (Ballard, 2016: 92-

93). آنچه لیکاف در این اثر بیان کرده است در بیشتر موارد با اطلاعات یسپرسون در تضاد نیست امّا چرا فمینیست‌ها او را تقدیس می‌کنند و بر یسپرسون می‌تازند؟ پاسخ در چهارچوب ارائه است. درواقع این شیوهٔ بیان لیکاف است که حاصل کار او را برای جنبش‌های زنان پر اهمیت می‌سازد. کتاب او در زمان درست و به بهترین شکل نوشته شده است. دبورا کمرون بیان می‌کند رویکرد تسلّط در زمانِ بالاترین میزان خشم در جنبش زنان به وجود آمد (به نقل از Sunderland, 2006: 15). از مقدّمه‌ای که لیکاف بر ویراست جدید کتابش نوشته است، در می‌یابیم او خود به آن لحظهٔ جادویی واقف بوده یا دست کم بعدها به آن فکر کرده است. او آن لحظه را «لحظهٔ تاریخی زبان‌شناسی و تاریخ زنان» می‌نامد (2004:15). از نظر او زبان، ابزاری است برای دور نگاه داشتن زنان از قدرت (ibid: 42). برخی از مواردی که لیکاف به عنوان ویژگی‌های زبان زنانه در این اثر به آن می‌پردازد از این قرار است: زنان در توصیف رنگ‌ها دقیق‌تر از مردان عمل می‌کنند[۴]. مثلاً در جایی که یک مرد برای توصیف لباسی آن را بنفش می‌نامد، یک زن ممکن است از لفظ یاسی یا کبود فام استفاده کند (ibid:43). ویژگی دیگر زبان زنان استفاده آنها از شبه‌جمله‌ها و عبارات فاقد معنا است[۵]. این عبارات در ساخت اصلی جمله نقشی ندارند اما استفاده از آنها بار عاطفی جمله را تحت تأثیر قرار می‌دهد (ibid: 44). مانند استفاده از آه که در شعر بسیار دیده می‌شود. لیکاف می‌گوید زنان با استفاده از عبارات بی معنایی چنین سعی در تزئین سخن خود دارند. از این رو، بسیاری زبان زنانه را زبانی پالوده و عاری از الفاظ رکیک می‌دانند. یسپرسون این پالودگی زبان زنان را به شرم و حیای ذاتی آنان نسبت می‌دهد (245 :1922). لیکاف وجود این شرم را در سخن زنان تأیید می‌کند اما دلیل آن را صرفاً کم‌رویی آنان نمی‌داند بلکه با ارجاع خواننده به ساز و کار قدرت در جامعه این پالودگی زبانی را ناشی از ترس از مورد مؤاخذه قرار گرفتن در گذشته و در معرض نقد قرار گرفتن در دوران معاصر می‌داند (45 :2004).

حساسیت زنان در استفاده از صفات و قیود به گونه‌ای خاص، از دیگر ویژگی‌هایی است که لیکاف را نیز مانند یسپرسون کنجکاو کرده است. صفاتی که زنان استفاده می‌کنند اغلب جمله را از معنای اصلی خود منحرف می‌کند و بار عاطفی آن را به صورت تصاعدی زیاد می‌سازد. درواقع در سخن گفتن زنان، صفات و قیود برای ایجاد تشدیدهایی به کار برده می‌شود که یا هدفش تمرکززدایی از گوینده است یا تلطیف فضای گفتمان (47 :2004).

مهم‌ترین ویژگی نحوی که او مطرح کرده نقش پرسش تأکیدی (Tag-question) است. استفاده از پرسش تأکیدی بیشتر زمانی اتّفاق می‌افتد کـه گوینـده خواهـان شـنیدن تأییـد و جواب مثبت باشد. درواقع این حالت هنگامی که گوینده ادّعایی را بیان می‌کند ولی اعتمـاد به نفس کافی برای اثبات آن ندارد، بـه کـار مـی‌رود (ibid: 48). در برخـی مـوارد پرسـش تأکیدی برای ترغیب مخاطب به شرکت در گفت‌وگو به کار برده می‌شود (ibid:49). لیکاف بیان می‌کند زنان به سبب میل ذاتی‌شان به اجتناب از ورود به درگیری بـا مخاطـب از ایـن گزینه بسیار استفاده می‌کنند (ibid). شاید بتوان گفت این ویژگی بیشتر از ویژگی‌های دیگر، انفعال زنان را در روند مکالمه آشکار می‌سازد[۶]. لیکاف پرسش تأکیدی را نیز نوعی عبـارت مؤدبانه می‌داند زیرا مخاطب را به پذیرش چیزی یا باور آن مجبور نمی‌کنـد (ibid: 50)[۷]. از دیگر موارد این نوع جملات بیان غیرمستقیم خواسته‌هاست. درواقع زنان بـا بیـان تـوأم بـا شک و تردید یک پیشنهاد یا یک خواسته، احتمال پذیرش آن را بالا می‌برند و در عین حال با بیشتر کردن تکلّف جمله، سعی در مجاب کردن مخاطب بـه پـذیرش درخواسـت خـود دارند[۸]. لیکاف بر آن است دلیل ادب بسیار در بیان خواسته، غیاب قـدرت اسـت و سـخن زنان طوری طراحی شده است که از بیان قدرتمند جلوگیری کند (ibid: 51).

بدیهی است که بیان با مدارا تا زمانی نقص تلقی می‌شود کـه زبـان مردانـه معیـار قـرار گرفته باشد. از نظر نگارندگان این را می‌توان مهم‌ترین مشکل نظریهٔ کمبـود دانسـت؛ اگـر جایگاه زبان معیار تغییر کند، به راحتی آنچه کمبود نامیده مـی‌شـود، دامـن گـروه مقابـل را خواهد گرفت. برای نمونه امروزه در سطح مناسبات مخصوصاً تجاری به مدل‌های مدیریت هم‌دلانه بر می‌خوریم که توسط نویسندگان کتاب‌هایی با عناوین «چگونه یک مـدیر موفـق باشیم» یا «چگونه تأثیرگذارتر باشیم» و جز آنها نوشته شده‌اند. جالب است بدانیم که شالودهٔ این آثار بر مبنای زبان کمتر تحکّم‌آمیز و بیشتر همدلانهٔ زنان گذاشته شـده اسـت. در واقـع آنچه نقطهٔ ضعف در یک گفت‌وگو برای زنان محسوب می‌شد، اکنون به دلیل برتـری آنهـا تبدیل شده است. با این سنجه زبان مردانه که توانایی برقراری ارتباط مؤثر ندارد و نمی‌تواند بدون اعمال تنش و برتری‌جویی رابطه‌ای را حفظ کند، زبان ضعیف تلقّی خواهد شد. هلن فیشر در ***جنس اول*** به قدرت مدیریتی زنان و ناتوانی مردان در این زمینه پرداخته است (نکـ: فیشر، ۱۳۹۵: ٦١–٦٥). او نوع تفکّر خاص زنان، موسوم به تفکّر شبکه‌ای را معرّفی می‌کند. از نظر فیشر این طرز تفکّر در آینده بازار جهانی را متحوّل خواهد کرد (همان: ۵۱)[۹].

آنچه تاکنون از لیکاف نقل شد، یک پیام مشترک داشت: ترس زنـان از مـورد قضـاوت قرار گرفتن. ترس از قضاوت، زمانی معنا دارد که گروه قضاوت‌کننده قدرت داشته باشند و برای برقراری ارتباط با آنها نیاز به مدارا باشد. کتاب او سرآغازی شد برای کتاب‌هایی که به تحلیل گفت‌وگوی دو جنس می‌پرداختند. یکی از معروف‌ترین این آثار ***زبـان مردسـاخته*** (*Man Made Language*) نوشـتهٔ دیـل اسـپندر (Dale Spender)، فمینیسـت رادیکـال استرالیایی، بود.

دیل اسپندر، نخستین کسی است که لفظ تسلّط مردانه را به شکل مستقیم در اثر خود به کار می‌برد. او بیان می‌کند گروه مسلّط مردان، جهان را می‌سازند و سلسله مراتب را تعریف می‌کنند و از این طریق تبعیض جنسیتی را طرح‌ریزی کرده‌اند (Spender, 1987: 15, 20,44). اگر در اثر لیکاف قدرت، حرف اول را می‌زند، اسپندر در جای جای اثرش بـه نتیجـهٔ ایـن قدرت پرداخته است. او تأثیر تسلّط پدرسالاری[۱۰] را خاموشـی زنـان مـی‌دانـد. اسـپندر در تلاش است سازوکار جامعهٔ پدرسالار و چگونگی تأثیر آن بر اجتماع و نهایتاً دلیل خاموشی زنان را کشف کند. او معتقد است نفس استفاده از موارد برشمرده توسط لیکاف نیست کـه سخن را زنانه یا مردانه می‌کند بلکه این جنس گوینده است کـه قضـاوت دربـارهٔ کـلام را جهت می‌دهد. به بیانی دیگر او ادّعا می‌کند اگر برای مثال، مردها از پرسش تأکیدی استفاده کنند که اتفاقاً زیاد هم می‌کنند (ibid: 9)، این ویژگی به عنوان امری طبیعی در زبان آنهـا در نظر گرفته می‌شود در حالی که اگر زنان از آن استفاده کنند به سـبب تقویـت کلامشـان در مقابله با کمبود تعبیر می‌شود (ibid: 36).

با مطالعهٔ ***زبان مرد ساخته*** درمی‌یابیم هم‌زمان با لیکاف دیگرانی نیز بـه مسـئلهٔ تفـاوت زبان مرد و زن نظـر داشـته‌انـد[۱۱]. مهـم‌تـرین ایـن افـراد ادویـن آردنـر (Edwin Ardener)، انسان‌شناس انگلیسی، بود. او در ۱۹۷۵ نظریهٔ گروه خاموش (Muted group theory) را ارائه کرد. در این نظریه او از اصطلاح تسلّط و خاموشی (Dominant and Muted) بهره می‌گیـرد که بعدها در بحث تسلّط مردانه بر زبان زنانه مورد استفاده اسپندر قرار گرفت و تا امروز به عنوان رویکرد تسلّط پیروانـی دارد (Spender, 1987: 76-78). آردنـر از اینکـه در مطالعـات مردم‌شناسی داده‌های جمع‌آوری شده، نصف جمعیت مورد مطالعه را نادیده می‌گیرد، انتقاد کرد. او معتقد بود روش‌شناسی در مطالعات مردم‌شناسی توسط مردان تعریف شده است و آنها با تعریف روش‌ها معناهایی که مطلوبشان است، تولید می‌کنند و معناهای تولیدشـده را

روی گروهی از مردان بررسی می‌کنند تا از صحّت‌شان مطمئن شوند. او به همین سبب گروه مردان را در اجتماع، گروه مسلّط (Dominant group) نام‌گذاری کرد (ibid: 76).

رویکرد تسلّط تا اوایل دهۀ نود، رویکرد غالب در مطالعات زبان و جنسیت به شمار می‌رفت. در سال‌های پایانی قرن ۲۰م با تغییرات بسیاری در جنبش‌های زنان و ظهور رویکردهای جدید در میان فمینیست‌ها مواجه‌ایم. با تغییر نگاه بسیاری از گروه‌های فعّال در حوزۀ زنان، نگاه به زبان و جنسیت نیز دستخوش تغییر شد. برای مثال، محقّقان شروع به بررسی این موضوع کردند که مفهوم جنسیت، اجتماعی است یا فرهنگی؟ و فرق میان جنس (Sex) (در مفهوم زیست‌شناسی) با جنسیت (Gender) (در مفهوم فرهنگی) کدام است (Coates, 2013: 216). در این دوره این نظر که جنسیت را باید به عنوان یک پدیدۀ فرهنگی در نظر گرفت، گسترش یافت (ibid). سال ۱۹۹۰ سال دگرگونی تعریف جنسیت بود (ibid: 217). دبورا کمرون در توصیف این دگرگونی می‌گوید: «جنسیت به سمت یک پیچیدگی فوق‌العاده میل کرده و یک مفهوم چند لایۀ غیر ثابت است» (به نقل از ibid: 217). افرادی چون جنیفر کوتس، دبورا کمرون (Deborah Cameron 1958-) و دبورا تانن (Deborah Tannen 1945-) به بررسی خرده فرهنگ‌های مختلفی که دختران و پسران در آن می‌بالند و جامعه‌پذیر می‌شوند، پرداختند. از خلال تحقیقات آنها نظریه‌ای متولّد شد که بر اساس آن زنان و مردان به فرهنگ‌های گفتمانی مختلفی تعلّق دارند و در نتیجه دارای زبان مختلفی هستند (ibid). این نظریه، تفاوت (Difference) نامیده می‌شود. دبورا کمرون که پیش‌تر نظریۀ تسلّط را از قول او جنگ فمینیست‌ها خواندیم، قبول تفاوت میان فرهنگ زنانه و مردانه را به لحظۀ جشن فمینیسم تعبیر می‌کند (Sunderland, 2006: 19). او معتقد است ایدئولوژی‌های زبان و جنسیت به مکان و زمان وابسته است و در دوره‌های مختلف تاریخی تغییر می‌کند، همچنین از دیگر مسائل اجتماعی چون طبقۀ اجتماعی و قومیت تأثیر می‌پذیرد. تنها چیزی که در تمام این موارد مشترک است، اصل تفاوت میان زن و مرد است (Cameron, 2003: 452)[۱۲]. تفاوتی که در اینجا دیگر محمل برخورد خصمانه نیست. از نظر قائلین به رویکرد تفاوت، گفت‌وگو میان دو جنس نوعی ارتباط میان فرهنگ‌هاست (تانن، ۱۳۹۰: ۳۶). دبورا تانن در ***گفت وگوی زن و مرد بدون درک یکدیگر*** به فرایند جداگانۀ جامعه‌پذیر شدن دختران و پسران می‌پردازد (تانن، ۱۳۹۰: ۳۶-۴۲). از نظر او چون کودکان روند جامعه‌پذیری یکسانی ندارند، با اولویت‌های متفاوتی رشد می‌کنند و در نتیجه توانایی‌های مختلفی در ایجاد ارتباط دارند. دختران بیشتر با احساس هم‌دردی و بیان

صمیمیت ارتباط خود را شکل می‌دهد و پسران در صدد ابراز برتری و یافتن موقعیّت ثابت‌تر هستند (همان: ۵۳). از کتاب تانن بر می‌آید که او از آرای لیکاف – به تصریح خودش (همان: ۸) – به عنوان ابزار استفاده کرده و رویکرد کلّی او بیش از آنکه زبانی باشد، روانکاوانه است. به بیانی دیگر زبان در این اثر، فرع و اصل، کنش و ارتباط میان دو جنس است.

پیدایش این رویکرد در مطالعات زنان را می‌توان نتیجهٔ مبارزات زنان در دهه‌های گذشته دانست که سرانجام به پذیرش آنها به عنوان یک گروه مستقل انجامید (Coates, 2013: 6). به نظر می‌رسد قائلین به این رویکرد می‌خواستند زبان زنانه بدون پیش‌داوری مورد مداقه قرار بگیرد. البتّه نباید فراموش کرد که رسیدن به چنین لحظهٔ جشنی مستلزم عبور از مسیر پر پیچ‌وخم و دشواری بوده است. به بیانی دیگر رشد اجتماعی و تغییر مطالبات زنان در طول زمان به شکل‌گیری این رویکرد منجر شد.

افزون بر مطالب گفته شده، شایان ذکر است در این دوره بیش از هر دورهٔ دیگری مطالعات زبان و جنسیت با فمینیسم در هم تنیده شد و زبان در اندیشهٔ آنان نقش تعیین‌کننده ایفا می‌کرد (Sunderland, 2006: 27). آنها جنسیت را مانند زبان یک سازهٔ فرهنگی در نظر می‌گرفتند. جودیت باتلر (Judith Butler 1956-) در کتاب تأثیرگذارش، ***آشفتگی جنسی*** (*Gender Trouble*)، می‌گوید: «جنسیت چیزی است که رخ داده و بارها و بارها تکرار می‌شود» (به نقل از Coates, 2013: 216). از نظر او در تاریخ فمینیست با سوژه قرار گرفتن زن، مفهومی از جنسیت به او تحمیل شده است (برای اطلاعات بیشتر، نک: باتلر، ۱۳۸۵: ٤٥–٤٧). آنچه باتلر می‌خواهد دور انداختن تمام پیش‌فرض‌ها از جنسیت است. او بر آن است جنسیت از جنس بیولوژیکی تبعیّت نمی‌کند و معانی فرهنگی متعدّدی دارد (همان: ۵۲). بازتعریف مسئلهٔ جنسیت در این دوره و توجّه به مسئلهٔ زبان، باب جدیدی در مطالعات زبان و جنسیت گشود و آن پرداختن به زبان مکتوب زنان بود. هلن سیکسو (Hélène Cixous 1937-) از نخستین متفکّرانی است که با جنسی دیدن نوشتار به معنای دقیق کلمه از زنان خواست بدن خود و جنسیت‌شان را در نوشتن وارد کنند (سیکسو، ۱۳۹۵: ۲۳). او در اثر معروف خود، ***خنده مدوسا*** (*Le rire de la Méduse*)، به طور مشخّص به نوشتار زنانه پرداخته است. این نگاه به جنسیت روی محقّقانی که روی زبان و جنسیت کار می‌کردند نیز تأثیر گذاشت. در واقع در این نگاه محق،قان می‌کوشیدند مشخّص کنند چگونه گویشوران از منابع زبانی در دسترس‌شان استفاده می‌کنند تا جنسیت

خود را بیافرینند (Coates, 2013: 217). آنها جنسیت را نوعی از اجرا قلمداد می‌کردند که به مؤلّفه‌های مختلفی وابسته است (ibid: 6).

رویکردهای مختلف به مسئلهٔ زبان و جنسیت که تا اینجا مطرح شد در یک ترتیب تاریخی گسترش پیدا کرده است. به وجود آمدن رویکرد جدید به منزلهٔ بلااستفاده شدن رویکرد پیشین نیست. به بیانی دیگر این رویکردها می‌توانند مکمل یکدیگر باشند. بی‌وجه نیست که امروزه رویکرد چهارمی در تحقیقات زبان و جنسیت به کار برده می‌شود که در آن بنا بر نیاز از رویکردهای پیشین به صورت موردی استفاده می‌شود؛ این رویکرد را پویا (Dynamic) نامیده‌اند (ibid: 5,6). صرف نظر از اینکه کدام رویکرد را برای مطالعه روی زبان و جنسیت برمی‌گزینیم، نکته‌ای که باید پیوسته در نظر داشت این است که مسئلهٔ قدرت و امر تسلّط در تمام انواعِ گفته شده تأثیرگذار است حتّی قائلین به تفاوت نیز منکر تسلّط ذهن و زبان مردانه بر زبانِ زنان نیستند. گروهی که به دنبال تعریف دوباره از جنسیت هستند نیز نوشتن را راهی برای کاستن از هجمهٔ تسلّط گروه قدرتمند قلمداد می‌کنند. افرادی چون سیکسو، نوشتن زنانه را مبارزه‌ای برای از میان برداشتن تفاوت و محرومیت می‌دانند. او نوشتار زنانه را به موازات با بدن زنانه عرصهٔ مبارزه علیه تبعیض می‌انگارد. سیکسو مخصوصاً شعر را به سبب نشئت گرفتن مستقیم از ناخوداگاه برای بیان زنانه مناسب می‌داند (۱۳۹۵: ۲۷). از این منظر می‌توان نوشتن را برای زنان نوعی مبارزه و متن را میدان آن در نظر گرفت.

۴. شعر فروغ فرخزاد

به جد می‌توان گفت شعر فروغ فرخزاد سرمایه‌ای برای ادبیات معاصر زنان است. تفاوت و بدیع بودن نگاه او جان تازه‌ای به شعر زنان بخشید و برای شاعران پس از خود سنّتی را خلق کرد. از خیل عظیم سایه‌نشینان او می‌توان به وسعت تأثیرگذاری‌اش پی برد. بدیهی است با این وصف، تعداد مقالاتی که دربارهٔ شعر او نوشته شده از حوصلهٔ این مقاله بیرون است. نقطهٔ مشترک بیشتر این نوشته‌ها اشارهٔ کلیشه‌ای و همیشگی نویسندگان آن به خصوصیت زنانهٔ شعر فروغ است. حال آنکه از مصاحبهٔ فروغ با ایرج گرگین که در ۱۳۴۳ ضبط شده است، در می‌یابیم او به تفکیک شعر یا ادبیات به زنانه و مردانه بودن اعتقاد چندانی نداشته است:

«اگر شعر من این‌طور که شما گفتید حالت زنانه دارد، این خوب خیلی طبیعی است که به علّت زن بودن من است. من خوشبختانه یک زنم ولی اگر پای سنجش ارزش‌های هنری پیش بیاید من فکر می‌کنم که دیگر جنسیت نمی‌تواند مطرح باشد و اصلاً مطرح کردن این قضیه درست نیست چون آن چیزی که مطرح است، این است که آدم جنبه‌های مثبت وجود خودش را طوری پرورش بدهد که به یک حدی از ارزش‌های انسانی برسد. اصل کار آدم است. اصلاً زن و مرد مطرح نیست. اگر که یک شعر بتواند خودش را به اینجا برساند دیگر اصلاً مربوط به سازنده‌اش نمی‌شود؛ مربوط به دنیا می‌شود و ارزش خودش را دارد... من وقتی شعر می‌گویم اینقدرها به این قضیه توجّه ندارم اگر که چنین حالتی می‌آید توش خیلی ناآگاهانه است.»[۱۳]

از این چند سطر، دید فروغ دربارهٔ اثر هنری را می‌توان دریافت. از نظر او اصل، خلق چیزی است که بتواند ارزش‌های انسانی را نمایش بدهد و چنان‌که در همین مصاحبه می‌گوید هنرمند از محیطش تأثیر می‌پذیرد و این تأثیر می‌تواند به صورت ناخوداگاه در اثر او جا خوش کند. بدیهی است در مورد شاعر یا نویسنده زن هرچه محیط زندگی جنسیت‌زده‌تر و خود مؤلف، متأثرتر باشد، ردّ پای این تأثیر محسوس‌تر است. مؤلف اما در این میان می‌تواند بر این جنسیت‌زدگی بشورد و متنی برای خود به وجود بیاورد که میدان مبارزه‌اش باشد. وولف در *اتاقی از آن خود*، خواننده را برای بررسی نوشتار زنانه، به مطالعهٔ آثار زنان ارجاع می‌دهد (۱۳۸٤: ۱۱۹). در این مقاله به بررسی پنج اثر فروغ فرخزاد، ***اسیر***، ***دیوار***، ***عصیان***، ***تولدی دیگر*** و ***ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد*** با نظر به سه رویکرد زبان و جنسیت پرداخته می‌شود.

۱.٤ اسیر، دیوار و عصیان

اسیر نخستین اثر فرخزاد در ۱۷ سالگی شاعر سروده شده است. شجاع‌الدّین شفا در مقدّمهٔ آن به ویژگی‌هایی اشاره کرده است که نشان از تولد نوعی زبان خاص دارد: «مکتب شخصی به وجود آورده برای خودش با ویژگی‌های قدرت توصیف، شور و حرارت فراوان، تجسّم بی پردهٔ عواطف و احساسات و توجّه خاص به جنبهٔ جسمانی عشق.» (شفا، ۱۳٤۹: ۳). او اشعار فروغ را در گونه‌ای که «ادبیات شخصی» می‌خواند، قرار می‌دهد (همان: ٦). از نظر شفا احساسات وحشی موجود در شعر فروغ امتیاز اساسی آن به شمار می‌رود (همان: ۸)[۱٤].

آنچه در نگاه نخست در این مجموعه توجّه را به خود جلب می‌کند، تمایل به کهن‌گرایی است. این کهن‌گرایی هم در واژگان و هم در نحو خود را نشان داده است (برای فهرستی از واژگان کهن شعر فروغ، نکـ: حسن پور آلاشتی و دلاور ۱۳۸۷: ۲۲-۲۳). برای اثبات کهن‌گرایی زبان شاعر، کافی است به واژگان مرتبط با مضامین عاشقانه و رمانتیک در ادبیات کهن و فراوانی آن در *اسیر* نگاهی بیاندازیم. در این مجموعه شاعر بیش از همه به توصیف روابط عاشقانهٔ خود پرداخته و در آن میان، بوسیدن معشوق مقام اول را داراست. او بارها از بوسه (۳۵ بار) سخن به میان آورده و بوسیدن معشوق را به نوشیدن شراب که در سنّت شعر فارسی سابقه‌ای طولانی دارد، تشبیه کرده است (۵ بار). جز آن، دیگر ملازمات سنّتی ارتباط با معشوق در این مجموعه فراوان به چشم می‌خورد؛ واژگانی چون آغوش (۲۵ بار)، جام (۱۰ بار)، پیمانه (٦ بار) و باده (۸ بار). توجّه به واژگانی چنین در ***اسیر*** زمانی که بدانیم در مجموعهٔ آخر فروغ اصلاً بوسه، جام، پیمانه و باده به کار نرفته و از شراب تنها یک بار یاد شده، معنادار است. تشبیهات شاعر در حوزهٔ شعر سنّتی آن هم در سطح آن قرار می‌گیرد. استفاده از کلیشه‌های ادب کلاسیک، نشان از محافظه‌کاری شاعر در به کار بردن ابداعات شعری دارد. نمونهٔ دیگر استفاده از فعل‌هایی چون خفتن، بنشستن، فروغلطیدن و فروبستن و نیز استفاده از مخفّف‌هایی چون «ز» به جای «از»، «خمش»، «خامش»، «بیهده»، «نومید»، «بس» به جای «بسیار»، «انده» و مواردی چنین است که به سبب تقلید از قالب‌های شعری قدما صورت گرفته است (نکـ: همان ۲۳-۲٤).

ویژگی قابل تأمل دیگر در این مجموعه، استفادهٔ بسیار از نمودهای شک و تردید در زبان شاعر است. ادات بیان شک و تردید چون گویی (٦ بار)، اگر (۱۹بار) و شاید (۱۵ بار) نسبت به مجموعه‌های دیگر با فراوانی بیشتری به کار گرفت شده است. همچنین در همین زمینه شاعر ٦ بار از فعل نمی‌دانم استفاده کرده است. این شواهد می‌تواند نشان دهد شاعر جوان علی‌رغم صراحت بسیار و جسارت در آغاز کردن راهی ناهموار از احتمال عدم پذیرش شعرش آگاه بوده و این امر در زبانش تأثیر داشته است. صرف نظر از تمام این موارد، در مضمون ما با شاعری محتاط رو به رو نیستیم. فرخزاد در مقابل نظام پدرسالار زبان می‌ایستد و تن و روی خود را نشان می‌دهد و آن را آشکارا به شعر خود پیوند می‌زند[۱۵]. کهن‌گرایی را می‌توان به بی‌میلی شاعر به ابداع شیوه‌های بیان جدید نسبت داد و چنان‌که گفته شد در باور یسپرسون از ویژگی‌های زبان زنان به شمار می‌رود. بدیهی است غیر از بضاعت اندک ادبی شاعران زن در خلق شیوه‌های بیان جدید، نبود اعتماد به نفس

لازم برای ایجاد تغییر نیز حائز اهمیت است. فقر واژگانی، استفاده از صفات تهی (چون سوزنده، افسونگر، سوزان، فریبا، وحشت‌بار، بی‌کرانه و...) و استفاده از قیود تشدیدکننده (مانند نشانهٔ کثرتِ «صد») از دیگر نشانه‌های رویکرد کمبود در *اسیر* است. ولی در مجموع آنچه باعث می‌شود بتوانیم *اسیر* را از منظر کمبود بنگریم، فقر شدید زبانی آن است چه در سطح واژه چه در سطح نحو. این امر با توجّه به سن شاعر، عدم دسترسی‌اش به محافل ادبی روز و میزان تحصیلات ادبی او عجیب نمی‌نماید.

دیوار با اندکی تغییر ادامهٔ فضای شعری است که شاعر در *اسیر* آغاز کرده بود. با این تفاوت که جسارت شاعرش بیشتر و پروای او کمتر شده است. صراحت کلام در این مجموعه با رویکرد کمبود منافات دارد اما در مورد فقر زبانی هنوز با همان واژگان شعر کهن در توصیف معشوق و استفاده از افعال غیر معمول یا همان ادبی مواجه هستیم. استفاده از ادات شک و تردید در این مجموعه به شکل معناداری کاهش داشته است. برای نمونه «شاید» دوبار و «اگر» ۵ بار تکرار شده است. به طور کلی دایرهٔ واژگان شاعر در دو مجموعهٔ نخست غیر از واژگان ادبی یاد شده در حوزهٔ آنچه شاعر در پیرامون خود می‌دیده است، قرار دارد؛ واژگان مرتبط با دنیای مادرانه و زنانه و در مرحلهٔ بعد مظاهر طبیعت (برای مثال‌ها، نک: حسن پور آلاشتی و دلاور ۱۳۸۷: ۲۶–۲۷). چنان‌که در بخش نخست گذشت، این محدودیت دایرهٔ واژگانی از موارد مورد نظر یسپرسون در مدل کمبود به شمار می‌رود.

عصیان با آن ساختار عجیب و قطعات انتخابی ابتدایی فروغ به جای مقدّمه، نوید روبه‌رو شدن با یک شاعر متفاوت را می‌دهد. ***عصیان*** را باید نقطهٔ چرخش فروغ دانست. در این مجموعه طبع‌آزمایی شاعر را در قالب‌های جدید شاهد هستیم و همین امر گاه خطاهایی را نیز در پی داشته است. برای نمونه تکرارهایی چند در این مجموعه دیده می‌شود، مثلاً «می‌نشینم خیره در چشمان تاریکی» (فرخزاد، ۱۳۵۵: ٤٢) در شعر عصیان خدایی یا «این جهان خود دوزخی گردیده بس سوزان» که در شعر عصیان بندگی تکرار می‌شود (همان: ۲۹). در برخی موارد تعقیدهایی نیز وجود دارد، مثلاً در شعر عصیان خدا:

«نیمه شب در بارگاه کبریای خویش
پنجهٔ خشم خروشانم جهان را زیر و رو می‌ریخت
دست‌های خسته‌ام بعد از هزاران سال خاموشی
کوه‌ها را در دهان باز دریاها فرو می‌ریخت»

(همان: ۵۲)

به نظر نگارندگان شاعر به راحتی می‌توانست به جای هر دو فعل می‌ریخت از «می‌کرد» استفاده و از عبارت جهان را زیر و رو می‌ریخت، نجات پیدا کند. مواردی از این دست نشان از تغییر شیوهٔ شاعری فرخزاد دارد و ناآشنایی او در وادی جدید. به بیان دیگر باید ادامهٔ تغییر در سبک شعری فروغ را که در *دیوار* در شعرهایی چون «تشنه» و «دنیای سایه‌ها» دیده می‌شود، در عصیان جست. بی‌وجه نیست که در این مجموعه ما با خطاهای کوچکی از شاعر مواجه شویم. با این حال به سبب غلبهٔ همان کهن‌گرایی در کلیت اثر، این مجموعه را نیز می‌توان متأثر از رویکرد کمبود بررسی کرد. شایان ذکر است مدل کمبود در اینجا تنها برای توصیف این سه مجموعه به کار رفته است وگرنه نگارندگان با لیکاف هم عقیده‌اند که وجود کمبود در زبان، ذاتی نیست و یکی از دلایل بروز آن علاوه بر عوامل تاریخی چون عدم دسترسی زنان به کیفیت تحصیلی برابر، تسلّط زبان مردانه است. دو دفتر آخر فروغ به شکل واضح‌تری این تسلّط را نشان می‌دهند و پختگی شاعر نشانه‌های کمبود را در زبان او تقریباً از میان برده است.

۲.٤ تولدی دیگر

تعداد قابل ملاحظه‌ای از ویژگی‌هایی که لیکاف در رویکرد تسلّط بیان کرده است در دورهٔ دوم شعر فروغ، دورهٔ پس از گذار از کهن‌گرایی، دیده می‌شود. برای ارائهٔ مثال‌های روشنگر بخشی از آنها را به تفکیک ذکر می‌کنیم.

۱. تردیدنماها، این دسته طیف مفهومی تقریباً گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند از ادات شک و تردید چون اگر، یا، گویی و... تا فعل‌های استفهام چون می‌دانی و بیان پرسش‌هایی حاکی از عدم قطعیت و توأم با یأس. جمله‌هایی که با «من فکر می‌کنم» آغاز می‌شود نه «با من می‌گویم» و استفاده بسیار از قید «شاید» برای بیان ابهام و عدم قطعیت. لیکاف معتقد است این موارد که درجهٔ قاطعیت کلام را پایین می‌آورد برای کاستن از قدرت زبان است و در زنان بیش از مردان دیده می‌شود.

«شاید مرا از چشمه می‌گیرند
شاید مرا از شاخه می‌چینند
شاید مرا مثل دری بر لحظه‌های بعد می‌بندند
شاید...

دیگر نمی‌بینم»

(فرخزاد، ۱۳٤۲: ۳۱).

فروغ ۱۸ بار از شاید در ***تولدی دیگر*** استفاده کرده است. در اغلب این موارد می‌توان جمله را بدون شاید با اطمینان بیشتری ادا کرد:

«زندگی شاید
یک خیابان دراز است که هر روز زنی با زنبیلی از آن می‌گذرد...»

(همان: ۱۱۵).

نمونهٔ دیگر استفاده از اگر (۵ بار) و گویی (۱۵ بار) است:

«گویی که حس سبز درختان بود
و چشم‌هایش تا ابدیت ادامه داشت»

(همان: ۱۰۰)

«گویی که کودکی
در اولین تبسم خود پیر گشته است»

(همان: ۱۰۳).

در بیشتر موارد شاعر پس از "گویی" اطلاعاتی را ارائه کرده که بدون استفاده از آن نیز می‌توانسته است، بیان کند. به نظر می‌رسد شاعر با استفاده از آن از درجهٔ قطعیت کلام خود کاسته است.

نمونهٔ دیگر احساس عدم قطعیت در این سطر دیده می‌شود:

«من فکر می‌کنم که تمام ستاره‌ها
به آسمان گمشده‌ای کوچ کرده‌اند»

(همان: ۱۰۱)

در باور لیکاف اگر شاعر مردی این دو سطر را سروده بود، نیازی نمی‌دید "از من فکر می‌کنم" استفاده کند. به سخن دیگر، شاعر زن جملات اخباری سادهٔ خود را با هاله‌ای از

شک و تردید ارائه می‌دهد. حتّی گاه برای این منظور، جملات اخباری خود را به صورت سؤالی مطرح می‌کند:

«این دل تنگ من و این بار نور؟
هایهوی زندگی در قعر گور؟»

(همان: ٤٧).

درواقع او قصد دارد با پی گرفتن این شیوه تا آنجا که می‌تواند آنچه را می‌گوید از تیررسِ انتقاد خارج سازد.

۲. پُرکننده‌های واژگانی چون وه، آه، چه؛ مجموعه‌ای از اصوات؛ شبه‌جمله‌های سوگند و لعنت، اغلب برای تزئین به کار برده می‌شوند و چنان‌که گفته شد در زبان زنان بیشتر نمود دارد. به نظر می‌رسد مشخّص‌ترین شاخصهٔ آن در شعر فارسی «آه» باشد. شاعر در این مجموعه ۳۱ بار آه کشیده است. این عدد در ***اسیر*** ۲۹، در ***عصیان*** ۱۰، در ***ایمان بیاوریم*** ۲ و در ***دیوار*** ۱۲ بار است. استفاده از «چه» خارج از معنای جمله و تنها به عنوان قیدی برای تزئین نیز در اشعار فروغ بسیار به چشم می‌خورد:

«آه، چه آرام و پر غرور گذر داشت
زندگی من چو جویبار غریبی...»

(همان: ٦١).

۳. پرسش تأکیدی برای ایجاد ارتباط مؤثر با مخاطب و اطمینان از پذیرش از جانب او به کار می‌رود. فروغ در شعر «دیدار در شب» بارها از این ویژگی استفاده کرده است:

«آیا زمان آن نرسیده است
که این دریچه باز شود باز باز ...؟»

(همان: ١٠٦).

به باور نگارندگان در صورتی که این سطر توسط یک مرد نوشته می‌شد، غیر سؤالی و با قاطعیت بیشتری همراه بود:

«زمان آن رسیده است
که این دریچه باز شود باز باز باز».

٤. بیان غیرمستقیم. از دیگر مواردی که می‌توان آن را ویژگی شعر زنانه تحت تأثیر تسلّط نامید، استفاده از آرایه‌های ادبی برای بیان غیرمستقیم خودِ شاعر است. این ویژگی را می‌توان به ترس تاریخی زنان از مطرح شدن نسبت داد که در آرای لیکاف به این صورت بیان نشده است. او بیان غیرمستقیم خواسته را از ویژگی‌های زنانهٔ زبان می‌داند. از آنجا که حوزهٔ فعالیت او زبان روزمرّه است، نگارندگان تغییر این ویژگی را در متون ادبی به خصوص شعر به صورت بیان غیرمستقیم خود تعبیر کرده‌اند که اتفاقاً در شعر فروغ از همان دفتر اول به وفور به چشم می‌خورد:

«دختری که گونه‌هایش را
با برگ‌های شمعدانی رنگ می‌زد آه
اکنون زنی تنهاست
اکنون زنی تنهاست»

(همان: ۸).

۵. رنگ‌واژه به دقّت در جزئیات و بیان ظرایف زبان زنانه مربوط است. فروغ نیز از رنگ‌های متنوّعی چون قیری رنگ، بنفش، نقره‌ای، سیمگون، سیمین، زرین، طلایی، صورتی، سرخ، نیلگون، فسفری، کبود و... در اشعارش بهره برده است.

٦. صفات تهی به صفاتی گفته می‌شود که جنبه تزئینی آنها بیشتر است و هدف اطلاع‌رسانی در جمله ندارند چراکه اساساً شیوهٔ به کار گرفتنشان مبهم است. بدیهی است در شعر نسبت به متن عادی این حالت بیشتر به چشم می‌خورد و به خودی خود نمی‌توان آن را در این موضوع، ویژگی تأثیرگذاری در نظر گرفت. برخی از مواردی که از نظر نگارندگان در این مجموعه جزو صفات تهی محسوب می‌شود به قرار زیر است: خشم بی‌تفاوت یک تصویر (همان:٣٦)؛ عطرهای منقلب شب (همان)، انبوه صداهای تهی (همان: ۳۸)، بهتی معصوم (همان: ٤١)، ماه منقلب تار (همان: ٤٤)، و هرجا فروغ از صفت مشوّش استفاده کرده است.

چنان‌که گذشت در مجموعهٔ ***تولدی دیگر*** با بسیاری از شواهد تسلّط مواجه می‌شویم. شاعر جسور و بی‌پروای گذشته تبدیل به زنی شده که به سبب داشتن تجربهٔ بیشتر، به نوعی محافظه‌کاری زبانی روی آورده است که به نظر می‌رسد چندان هم خودآگاه نباشد. شاعر با خروج از فضای ادبی سنّتی و به محض استفاده از زبان خود با بندهای نامرئی

تسلّط زبانی درگیر می‌شود. با اینکه فرخزاد بی‌پروایی کلام خود را حفظ کرده است اما محتوای اشعارش از نظر روحیهٔ مبارزه‌جویی و عصیان‌گری قابل مقایسه با دفترهای نخست او نیست.

۳.٤ ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد

آخرین اثر فروغ فرخزاد که پس از مرگ شاعر به چاپ رسیده است به این صورت آغاز می‌شود:

«و این منم
زنی تنها
درآستانه فصلی سرد»

(فرخزاد، ۱۳۷۷: ۲۳).

اشاره به من در این شعر بسیار مقتدرانه است: «من راز فصل‌ها را می‌دانم» (همان: ٢٤). با توجّه به آنچه گذشت به نظر می‌رسد اگر در دوره‌های پیش بود احتمالاً شاعر منظور خود را این‌گونه بیان می‌کرد: گویی راز فصل‌ها را می‌دانم. این امر نشان‌دهندهٔ وقوف شاعر به زنانگی و بسندگی این زنانگی برای اوست. اگر پیش از این اشاره می‌کرد: «خواستم که بانگ هستی خود باشم/ اما دریغ و درد که زن بودم» در این اثر همان اول زن بودن خود را با اقتدار فریاد زده است. به سبب ارجاعات کمتر جنسی شاعر در این اثر و اشاره‌های بسیار به مسائل اجتماعی، این مجموعه نسبت به شعرهای دیگر فرخزاد، کمتر نشانه‌های زنانگی در خود دارد. حتّی واژه‌های مربوط به جهان زنانه کمتر در این مجموعه به کار رفته است. برای مثال خود واژهٔ زن تنها ۳ بار استفاده شده است. گویی، انگار و سایر ادات شک بسیار بسیار محدود به کار رفته‌اند. آنچه در این مجموعه بیش از هر ویژگی دیگری خود را نشان می‌دهد، لحن پرسش‌گرانهٔ شاعر است. شاعر ٣٤ جملهٔ پرسشی دارد اعم از پرسش تأکیدی و پرسش‌هایی که در سراسر این اثر حاکی از سردرگمی اوست: «چرا نگاه نکردم؟» (همان: ۳۲)، «چرا مرا همیشه در ته دریا نگاه می‌داری؟» (همان: ۲۹)، «آیا دوباره روی لیوان‌ها خواهم رقصید؟» (همان: ٣٤)، «من از کجا می‌آیم؟ که اینچنین به بوی شب آغشته‌ام؟» (همان: ٣٦)، «مرا تبار خونی گل‌ها به زیستن متعهّد کرده است/ تبار خونی گل‌ها می‌دانید[16]؟» (همان: ۹۵). بسیاری از پرسش‌های ذهن شاعر در این مجموعه همراه با نوعی

غم و افسوس همراه است. به نظر می‌رسد به جای استفاده از واژگانی چون افسوس یا کاش شاعر از گزاره‌های سؤالی بهره گرفته است تا در آن میان به فردیت خود در تصمیم‌گیری و نتیجهٔ عملکرد خود تأکید داشته باشد. مثلاً فروغ جوان‌تر به جای «چرا نگاه نکردم؟» احتمالاً می‌گفت: «کاش نگاه می‌کردم». این آگاهی شاعر به فردیت خود، مرحله‌ای دیگر در شعر و آگاهی او دربارهٔ نقشش در اجتماع است؛ نقشش به عنوان زن، زنی تنها. به نظر می‌رسد در این مجموعه فرخزاد به آگاهی مطلوبی از جنسیت خود رسیده است. کلام او لحن مقتدرانه‌تری یافته است اما با وجود این در قاطع‌ترین حالت خود هم به جای اینکه بگوید: ایمان بیاورید به آغاز فصل سرد، می‌گوید: «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» و این همان همدلی در زبان و شریک کردن مخاطب است که از جهان زنانه انتظار می‌رود.

۵. نتیجه‌گیری

شاعران تأثیرگذار را نمی‌توان در قالبی محدود گنجاند. از این رو، نگارندگان برای توصیف فراز و فرود شعر فروغ با توجّه به رویکردهای گفته‌شده، رویکرد پویا را که مجموعه‌ای از سه رویکرد اصلی کمبود، تسلّط و تفاوت است برگزیدند. از این منظر سه مجموعه نخست فرخزاد را با توجّه به فقر زبانی و کهن‌گرایی می‌توان از منظر رویکرد کمبود نگریست و ***تولدی دیگر*** از آنجایی که بسیاری از ویژگی‌های رویکرد تسلّط را نشان می‌دهد در این رویکرد دسته‌بندی کرد. در ***ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد*** با شاعری عبور کرده از جنسیت عام مواجه هستیم که با وجود پذیرش جنسیتش، در حال بازیابی هویّت زنانهٔ خود است. این مجموعه را به سبب نگاه متفاوت فرخزاد به جنسیت در رویکرد تفاوت قرار داده‌ایم. شایان ذکر است چنین دسته‌بندی با توجّه به سه رویکرد گفته شده صورت گرفته و بدیهی است در صورت تغییر مؤلفه‌های گفته شده با ارزش‌گذاری متفاوتی روبه‌رو خواهیم بود. مثلاً اگر استفاده از شکل‌های کهن زبانی ارزش تلقّی شود و نشانی از برتری زبانی باشد، در این صورت، مجموعه‌های نخست فروغ را می‌توان به سبب کهن‌گرایی نوع دیگری ارزش‌گذاری کرد یا اگر آنچنان که اسپندر معتقد بود پیکان ارزش‌گذاری را طور دیگری نشانه گرفت، مثلاً عدم استفادهٔ شاعر از امکانات واژگانی زبان را نوعی پالودگی زبانی او دانست و کمبود واژگانی را نشانه هرچه طبیعی‌تر بودن زبان تلقّی کرد، طبیعتاً نتیجهٔ دیگری به دست خواهد آمد.

در پایان می‌توان سرنوشت شعر فروغ را با نظر به رویکرد تسلّط از عنوان‌هایی که برای کتاب‌هایش برگزیده است، شرح داد. شاعری که در ۱۷ سالگی خود را اسیر زندگی روزمرّه می‌یابد و برای رهایی از آن شعر می‌نویسد و می‌رود تا آن را به عنوان دلدار خود برگزیند ناگاه با دیوار رسوم و بایدها و نبایدها مواجه می‌شود. در مقابل این موانع تصمیم می‌گیرد عصیان کند و نخست به خالق هستی می‌تازد و بعد شورش همه جانبه‌ای را برای رهایی خود و هنرش آغاز می‌کند. این جنگ به تولّدی دیگر در تمام شئونات زندگی شاعر منجر می‌شود. شاعری جدید متولّد می‌شود که جهان‌بینی‌اش، دغدغه‌هایش و نوع نگاهش به شعر، زمین تا آسمان با دختر ۱۷ سالهٔ سال ۳۱ تفاوت دارد. شاعر به تجربه درمی‌یابد تا چه حد در جبر جغرافیا و زمان اسیر است و اینکه آنچه از ستم مردان به زنان پیش از این گفته بود تنها بخش کم اهمیتی از این ظلم تاریخی را در بر می‌گیرد. فروغ مأیوس از قدمت این تسلّط، جنسیت خود را می‌پذیرد و با تمام سردرگمی‌هایش می‌کوشد با بیان زندگی خود از زنان بگوید و بدون توقّع از کسب نتیجه‌ای دلچسب، پیامبر صدای‌شان باشد.

پی‌نوشت‌ها

۱. یوزف یاسترو، روان‌شناس آمریکایی، از ۲۵ دانشجوی دختر و پسر خواست در یک مدت زمان مشخص و کوتاه صد واژه را که به ذهنشان می‌رسد، یادداشت کنند. ۵ هزار لغت به دست آمد که طبیعتاً تعداد قابل توجهی از آنها مشابه هم بود. موارد مشابه در میان لغات دختران بیشتر از پسران بود. لغات پسران بیشتر مربوط به حیوانات، سرزمین‌های دور و موارد کلی بود و لغات مورد انتخاب دختران شامل لباس، پارچه و چیزهای فردی می‌شد (یسپرسون، ۱۹۲۲: ۲٤۸–۲٤۹). تحقیقات او در مجله ***Educational Review*** با عنوان "A statistical study of memory and association" در دسامبر ۱۸۹۱ به چاپ رسید.

۲. او به استفاده بیش از حد زنان از قید به شدّت (vastly) اشاره می‌کند و مثال‌هایی می‌آورد تا نشان دهد زنان با استفاده از آن پیش از صفات، آنها را از معنای اصلی خود تهی می‌کنند (Jespersen, 1922: 249-250).

۳. فمینیست‌های لیبرال منشأ این تفاوت زبانی را در زیرساخت‌های فرهنگی می‌جستند نه مانند رادیکال‌ها در قدرت غالب مردانه (Sunderland, 2006: 58)، همچنین فمینیست‌های مارکسیست در طبقهٔ اجتماعی (ibid: 21).

٤. محمودی بختیاری و دهقانی (۱۳۹۲: ٥٤۷) از اصطلاح رنگ‌واژه برای این ویژگی استفاده کرده‌اند.

۵. به آنها پرکننده‌های واژگانی هم گفته می‌شود.

٦. در مورد پرسش تأکیدی حائز اهمیت است که تفاوت بافت نوشتار و گفتار را نیز در نظر بگیریم. برای مثال اگر استفاده از این ویژگی در گفتار برای پرهیز از ایجاد درگیری صورت بگیرد، ممکن است در نوشتار به ترس از مورد قضاوت واقع شدن مربوط باشد و یا تمهیدی باشد که نویسنده یا شاعر برای درگیر کردن مخاطب در بحث از آن بهره می‌گیرد.

۷. در واقع زنان در گفت و گو کمتر به دنبال موقعیت برتر هستند و بیشتر خواهان رسیدن به نوعی تفاهم دو جانبه‌اند در صورتی که به قول هلن فیشر (۱۳۹۵) بیشتر مردان گفت و گو را «راهی برای رسیدن به موقعیتی برتر می‌دانند» (ص ٦۳). مردان همچنین کمتر سؤال می‌پرسند زیرا پرسیدن را راهی برای ورود افراد زیر دست به قلمرو قدرت خود می‌دانند (همان‌جا).

۸. این حالت در شعر خود را به صورت بیان غیر مستقیم خود نشان می‌دهد. به بیانی دیگر زنان هنگامی که می‌خواهند از خودشان صحبت کنند ترجیح می‌دهند این کار را به صورت غیر مستقیم و پنهان در متن انجام دهند. از طرف دیگر ادات آرزویی چون کاش یا انگار می‌تواند برای بیان خواسته به صورت کمتر برجسته در متن کمک کند.

۹. به غیر از روابط کاری بسیاری دیگر از مناسبات نیز امروزه تغییر کرده است که به سبب آن زبان مردانه دیگر جوابگوی نیازهای خود مردان هم نیست. برای مثال امروزه ازدواج کمتر با انگیزه‌های اقتصادی یا حفظ و پیشرفت شرایط اجتماعی صورت می‌گیرد بلکه مردم بیشتر برای رهایی از تنهایی و به دست آوردن یک زندگی عاطفی تشکیل خانواده می‌دهند. داشتن مهارت‌های گفتاری برای ایجاد حس هم‌دلی و درک متقابل در این نوع زندگی طبیعتاً مؤثرتر از برتری جویی و یک رایی خواهد بود و این ریشهٔ بسیاری از مشکلات عاطفی مردان در دنیای مدرن است. به دیگر سخن زبان معیار در حال تغییر است.

۱۰. دیل اسپندر از اصطلاح نظم پدرسالاری (patriarchal order) استفاده کرده است.

۱۱. افرادی چون شیلا روبوتام (Sheila Rowbotham) (۱۹۷۳) که بر آن بود زن‌ها برای بیان خود مجبور هستند از اصطلاحات مردساخته کمک بگیرند (Spender, 1987:12)؛ آن بادین (Ann Bodin) (۱۹۷۵) از اصطلاح مردمحورانه (Androcentric) برای نشان دادن تعصب مردانه در توضیح برخی مسائل دستوری استفاده کرد (همان: ١٤)؛ موریل شولز (Muriel Schulz) (۱۹۷۵) از تعصب‌های برنامه‌ریزی شده برای جنسیت‌زده کردن زبان سخن گفت (همان: ١٦)؛ ژولیا استنلی (Julia Stanley) (۱۹۷۵) فمینیستی بود که روی چهارچوب‌های مفهوم زبان کار کرد و لغات مورد استفاده زنان را لغاتی نشانه‌گذاری شده توسط گروه مردان می‌دانست (ibid: 20).

۱۲. در واقع رویکرد کمرون یا همان رویکرد تفاوت می‌خواهد بیان کند کلیشهٔ تسلطی در رفتار مردان و زنان وجود ندارد بلکه این قضاوت‌های ارزش‌گذارانه است که آن کلیشه‌ها را تولید می‌کند (Cameron, 2003: 458).

۱۳. مصاحبه ایرج گرگین با فروغ فرخزاد در رادیو ایران.

۱٤. نظر شفا به عنوان یکی از نخستین اظهار نظرها دربارهٔ شعر فروغ، حائز اهمیت.

۱۵. این وجه از شعر فروغ یادآور نظرات هلن سیکسو است و البته بررسی جداگانه‌ای را می‌طلبد. به طور کلی محتوای معنایی شعر فروغ ستیزنده است و بار فمینیستی فراوان دارد. این امر خود را در همان مجموعه نخست نشان می‌دهد که شاعر، شعر را به عنوان پناه و در عین حال سلاح خود معرفی می‌کند.

۱٦. می‌توان این می‌دانید را تردیدنما نیز به شمار آورد.

کتاب‌نامه

باتلر، جودیت (۱۳۸۵). *آشفتگی جنسی*. ترجمهٔ امین قضایی. نشر مجلهٔ شعر.

برکت، بهزاد (۱۳۹٦). «زنانگی نوشتار: دیباچه‌ای بر روش‌شناسی نسبت زبان و جنسیت». *زبان فارسی و گویش‌های ایرانی*. دوره ۲. شمـ ۱.

تانن، دبورا (۱۳۹۰). *گفت‌وگوی زن و مرد بدون درک یکدیگر*. ترجمهٔ ندا شادنظر و صدیقه مظلومی کلهرودی. چ ۲. تهران: قطره.

حسن‌پور آلاشتی، حسین و پروانه دلاور (۱۳۸۷). «نگاهی سبک‌شناختی به واژگان در زبان شعر فروغ». *مجلهٔ علوم انسانی دانشگاه الزهراء*. س ۱۸. شمـ ۷٤.

رضوانیان، قدسیه و سروناز ملک (۱۳۹۲). «بررسی تأثیر جنسیت بر زبان زنان شاعر معاصر». *شعرپژوهی*. س ۵. شمـ ۳.

سیکسو، هلن (۱۳۹۵). *خنده مدوسا*. ترجمهٔ نیلوفر خسروی. مجلهٔ *ملپومن*. شمـ ۱.

فرخزاد، فروغ (۱۳٤۹). *اسیر*. چ ٦. تهران: امیرکبیر.

فرخزاد، فروغ (۱۳٤۳). گفت‌وگو با ایرج گرگین. رادیو ایران.

فرخزاد، فروغ (۱۳٤۲). *تولدی دیگر*. چ ۱. تهران: مروارید.

فرخزاد، فروغ (۱۳۵۵). *عصیان*. چ ۹. تهران: امیرکبیر.

فرخزاد، فروغ (۱۳۷۷). *ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد*. چ ۱۲. تهران: مروارید.

فرخزاد، فروغ (۱۳٤۸). *دیوار*. چ ۳. تهران: امیرکبیر.

شفا، شجاع‌الدین (۱۳٤۹). مقدمه بر *اسیر* (نکـ: همین مآخذ فرخزاد).

فیشر، هلن (۱۳۹۵). *جنس اول*. ترجمهٔ نغمه صفاریان‌پور. چ اول. تهران: نشر نو.

کراچی، روح‌انگیز (۱۳۹٤). *تاریخ شعر زنان از آغاز تا سده هشتم هجری قمری*. چ ۱. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

محمودی بختیاری، بهروز و مریم دهقانی (۱۳۹۲). «رابطهٔ زبان و جنسیت در رمان معاصر فارسی: بررسی شش رمان». *زن در فرهنگ و هنر*. زمستان. دوره ۵. شمـ ٤. صص ۵٤۳–۵۵٦.

مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۱). *از جنبش تا نظریهٔ اجتماعی: تاریخ دو قرن فمینیسم*. تهران: شیرازه.

وولف، ویرجینیا (۱۳۸٤). *اتاقی از آن خود*. ترجمهٔ صفورا نوربخش. چ ۲. تهران: نیلوفر.

Ballarrd, Kim (2016). *The Story of Linguistics: An Introduction to Language Study Past and Present*. Basingstoke: Palgrave Macmillan Education.

Cameron, Deborah (2003). "Gender and Language Ideologies". *Handbook of Language and Gender*. ed. by Janet Holms and Miriam Meyerhoff. Oxford/Melbourne…: Blackwell.

Coates, Jennifer (2013). *Women, Men and Language*. 3rd ed. London/New York: Routledge.

Lakoff, Robin (2004). *Language and Women's Pl*ace. With the effort by Mary Buchottz. London: Routledge.

Spender, Dale (1987). *Man Made Language*. 2nd ed. London/Boston…: Pandora.

Sunderland, Yane (2006). *Language and Gender an Advanced Resource Book*. 1st ed. London/New York: Routledge.

Yesperson, Otto (1922). *Language: It's Nature, Development and Origin*. 1st ed. London: George Allen & Unwin LTD.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی